

## ابوالبرکات منیر لاهوری مثنوی مظهرِ گل (در صفتِ بنگاله)

کلیم اصغر\*

هند، این سرزمین راز و رمزها جایگاه شگفت‌انگیزی است که با آثار ادب فارسی نیز بازی‌ها کرده است. می‌گویند در هند درختی هست که هرکس از میوه آن بخورد نه پیر می‌شود و نه می‌میرد. سرچشمه بسیاری از امثال و سخنان حکمت‌آمیز، هند است دروازه‌های همیشه باز این سرزمین به روی کاروان قند پارسی هر زمان قافله‌ای پُر بار از کالای پر حلاوت سخن را پذیرفته و به تعبیر حافظ طوطیان نیز شکر شکن شده‌اند.

ادب فارسی از این سرزمین پُر راز و رمز ارمان‌های بسیار دارد. چه طاووس‌های رنگینی که از دیار هند آمده و بر صفحه صفحه شعر فارسی جلوه‌گری می‌کنند و چه شگفت‌انگیز حقایقی که در پیکر فیل تجسم یافته و در قلمرو زبان فارسی به تماشا گذاشته شده است. هر رؤیای شیرین خطه هندوستان را به خاطر می‌آورد.

شاعران فارسی زبانان چه ایرانی و چه هندی در سرودهای خود، هند بالخصوص بنگال را از دید خودشان تعریف و توصیف نموده‌اند و به آب و هوا و به گل و درخت‌ها و زیبایی آن خطه عشق ورزیده‌اند و آن را موضوع شاعری خود قرار داده‌اند. حتی مثنوی‌های طویل را به این خطه اختصاص داده‌اند.

یکی از شاعران معروف ادب فارسی که به شهر ادب‌پرور لاهور نسبت دارد، ابوالبرکات متخلص به «منیر» است. منیر نه فقط شاعر است بلکه نویسنده بزرگ قرن یازدهم هم هست. وی روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان المبارک در سال ۱۰۱۹ ق/

---

\* استادیار بخش فارسی جامعه ملّیه اسلامیّه، دهلی‌نو.

۱۶۱۰ م در لاهور متولد شد.<sup>۱</sup> اسم پدر وی ملا عبدالجلیل ابن ابواسحق لاهوری بوده، عبدالجلیل وابسته به دربار اکبر شاه بود و وی از خوش‌نویسان معروف آن زمان به‌شمار می‌رفت. اکبر شاه عبدالجلیل را به‌کتابت اکبرنامه مأمور کرد. بنابر نوشته خوشگو:

جناب خان آرزو در  
حقّ او می‌فرماید که  
بعد از فیضی فیاضی  
مثل او، در هندوستان  
معنی دانی برنخاسته.

”عبدالجلیل، سودی میرزا منیر دو پسر رشید دیگر داشته، یکی ابوالفیض نام که فیض تخلص می‌کرد و فیضیا مشهور بود و نستعلیق خوب می‌نوشت و سخن نیک می‌فهمید و خوب می‌گفت: اما چندان شهرت نیافته، به‌وضع درویشانه می‌گذرانید. در سال هزار و هفتاد هجری به‌بقای ابدی فیض شد. دویم

ابوالفتح ضمیر تخلص که برادر خورد و شاگرد میرزا منیر است. آغاز جوانی سفر بنگاله گزیده بود. در همان سرزمین فرورفت“<sup>۲</sup>.

بالجمله ابوالبرکات میرزا منیر در پنج سالگی به‌ختم قرآن مجید مستعد شد. چون به‌چهارده سالگی رسید به‌تبع دیوان فلکی، سنایی و انوری مشغول شد و به‌طرز ایشان گفتگو می‌کرد. منیر در عهد شاهجهان (حک: ۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق) به‌اکبرآباد رفت و به‌دیار میرزا وصی ملقب به‌سیف خان پیوست. منیر تا وقتی که با سیف خان بود زندگی خوبی داشت. اما در سال ۱۰۴۹ هجری سیف خان از دارفانی به‌طرف عالم جاودانی کوچ کرد. پس از وفات او منیر در راج محلّ اقامت گزید و دوباره به‌بنگال رفت و از بنگال مراجعت کرد به‌اله‌آباد آمد. منیر بیشتر ایام زندگی را در شهرهای دهلی، اکبرآباد، جونپور و بنگال می‌گذرانید منیر یکی از تواناترین شاعران و نویسندگان سده یازدهم هـ ق به‌شمار می‌رود. تذکره‌نگاران، محققان و منتقدان درباره‌ شعر و انشای وی نظریات خوبی دارند. بندرابن داس خوشگو در سفینه خوشگو می‌نویسد:

۱. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم، ص ۶۹۲.

۲. همان.

”شاعر معنی‌دان، خوش‌خیال، بلندتلاش، ایهام‌بند، استعاره‌تراش، صاحب کمال است. انشا به طرز اعجاز خسروی می‌نگارد و ایهام از دست نمی‌دهد. جناب خان آرزو در حق او می‌فرماید که بعد از فیضی فیاضی مثل او، در هندوستان معنی‌دانی برنخاسته“<sup>۱</sup>.

محمد صالح کنبوه در شاهجهان‌نامه رقمطراز است:

”بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان، سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد، به‌غیر از او دیگری برنخاسته“<sup>۲</sup>.

آزاد بلگرامی در سرو آزاد چنین اظهار نظر دارند:

”ابوالبرکات لاهوری صاحب طبع منیر و نظم و نثر دلپذیر است“<sup>۳</sup>.

لچهمی نرائن شفیق در تذکره گل رعنا چنین نوشته است:

”ابوالبرکات منیر، عطارد هندوستان است و در شاعری و انشاپردازی یگانه زمان برهان استعدادش این بس که میرزا جلالی طباطبایی بر کلیات او دیباچه نوشته“<sup>۴</sup>.

منیر با وجود این‌که عمر کوتاهی داشت ولی هر در میدان نظم و نثر طبع‌آزمایی کرد و در این عرصه مختصر آثار زیادی به‌یادگار گذاشت.

### آثار منظوم

کلیات اولی، دیوان منیر، گلدسته، دستنبو، مثنوی میخانه، مثنوی رمز و ایما، مثنوی‌ساز و برگ، مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله)، و مثنوی بهار جاوید.

### آثار منثور

تذکره شعرا، انشای منیر، رقعات منیر، مناظرات منیر نوباده، کارنامه، کارستان، شرح قصاید عرفی.

۱. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم، ص ۶۹۳.

۲. کنبوه، محمد صالح، عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳. بلگرامی، علام علی آزاد، سروآزاد، ص ۶۱.

۴. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی، گل رعنا.

اما حیف که این شاعر جوان که سنش بیش از سی و شش سال نبوده در سال ۱۰۵۴ ق/۱۶۴۴ م در شهر اکبرآباد از این جهان شتافت و جسدش را از اکبرآباد به لاهور بردند و در همان سرزمین که به دنیا آمده بود به خاک سپرده شد.

#### معرفی مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله)

ابوالبرکات منیر به تمام اصناف شعر فارسی، قصاید، غزلیات، رباعیات و مقطعات طبع آزمایی کرد و شهرت عمده وی به مثنویات اوست. در کتاب سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری که در اصل کلیات اوست که توسط دکتر سید فرید اکرم جمع‌آوری شد. پنج مثنوی، به عنوان‌های مذکور وجود دارند که هر مثنوی در حقیقت به جای خود شاهکار است. منیر در مثنوی اول که به عنوان میخانه است لاهور را تعریف نمود. در مثنوی بهار جاوید که بزرگ‌ترین مثنوی اوست که مشتمل بر ۱۳۳۰ بیت است کشمیر جنت‌نظیر را تعبیر نموده و مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) بنگال را از زاویه‌های مختلف و از دیدگاه خودشان تعریف کرد. منیر این مثنوی را به سیف خان باجناق شاهجهان منسوب کرد. دکتر سید فرید اکرم درباره مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) می‌نویسد:

”ابوالبرکات منیر در بنگال در خدمت ممدوح خود میرزا وصی ملقب به سیف خان (د. ۱۰۴۹ هـ/۱۶۴۰ م) حضور داشت، و در چهارده روز در سال ۱۰۴۹ این مثنوی را که مشتمل بر ۹۵۵ بیت است سرود و به نام سیف خان منسوب ساخت.“

در این مورد می‌گوید:

”اکنون در حلقه به‌گوشان شاهزاده کامگار درآمده‌ام و یکی از پیکان تیزرو را فرستاده‌ام تا خاطر او را نشان ساخته، نزد این گوشه‌نشین تنهایی آورد... و در این ایام منظومات مثنوی مظهر گُل پایه ظهور یافت و آن مشتمل است بر ستایش ملک بنگاله“<sup>۱</sup>.

۱. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، ص ۳۶-۳۵.

بنابر نوشته دکتر سید فرید اکرم مثنوی مذکور اولین بار در لکهنو در سال ۱۸۸۹ م. و بار دوم به نام مثنوی در صفت بنگاله در کراچی در سال ۱۹۵۳ م به توسط اداره مطبوعات دولت پاکستان به چاپ رسید.

مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله) از مناجات در بارگاه ایزد متعال شروع می شود:

به نام فیض بخش دانش آموز      که دل ها گشته از وی فیض اندوز  
به درگاهش خرد جسته توسط      ز فیض گشته انسان مظهر گل<sup>۱</sup>

بعد از ۲۸ بیت مناجات، می رسد به نعت سرور کائنات، و آغاز نعت چنین است:

سر و سر کرده پاکان محمد<sup>ص</sup>      نخستین موج در یای سرمد  
جز او خاتم میان انبیا نیست      در آن خاتم به جز نام خدا نیست<sup>۲</sup>

سپس می رسد به مدح، ممدوح خود میرزا وصی ملقب به سیف خان، منیر،

سیف خان را این طور مدح می نماید:

لیم دمساز مدح سیف خان است      که مدحش جوهر تیغ زبان است  
ازان بر لشکر آریان شده چیر      که می نازد به هم نامیش شمشیر<sup>۳</sup>

بعد از ۴۱ بیت در مدح سیف خان "آمدن نواب از اکبرآباد و رفتن به بنگاله" را در

یازده بیت این طور بیان می کند:

چو نواب سخندان خردور      به حکم پادشاه هفت کشور  
به فال فرخ و [با] فرحه داد      برون آمد ز شهر اکبرآباد  
به دولت سوی بنگاله روان شد      رفیق و هم رهش بخت جوان شد  
رهم هم بود چون فرمانبر او      پی خدمت کمینه چاکر او  
چو دولت در رکابش شد شتایان      سبک مانند آب اندر بیابان  
شدم القصه با صد شادکامی      به قطع ره، هلاک تیزگامی  
سوی بنگاله طبعم کرد آهنگ      رساند تا دماغم نشئه از بنگ<sup>۴</sup>  
شدم سرگرم در طی مراحل      به سان ماه در سیر منازل

۱. منیر، سروده ها و نوشته های منیر لاهوری، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۱.

۴. در سانسکریت بهنگ گیاهی است خواب آور.

تمامی ره نور دیدم به تعجیل      به چشم خویش دیدم میل در میل  
 به پتنه<sup>۱</sup> چون رسیدم با دل شاد      هوای کشتی ام اندر سر افتاد  
 مرا بنمود آب گنگ چون او      کمر بستم که گردم هندو او<sup>۲</sup>  
 منیر وقتی که به شعر آخر "آمدن نواب از اکبرآباد و رفتن به بنگاله" می‌رسد. زبان  
 به تعریف دریای گنگ می‌گشاید و ۳۸ بیت در «تعریف دریای گنگ» می‌سراید و شعر  
 آغازیش دریای گنگ:

چو گنگ آبستن صد بحرِ قلزم      فلک چون قطره آبی درو گم  
 کسی را ساحل او نیست معلوم      کنارش چون میان دوست معدوم<sup>۳</sup>  
 شعر آخر دریای گنگ:

مرا مشکل بود جنیدن از جا      به کشتی تخته بندم کرد دریا<sup>۴</sup>  
 ازین به بعد ۶۲ بیت به عنوان «بیان سیر کشتی» می‌سراید سفر کشتی را از زاویه‌های  
 گوناگون تعریف می‌کند:

نه کشتی، بل کمان دل نشینی      به هر گوشه درو چله‌گزینی  
 نه دانم تیر او چون می‌کند کار      که نی پیکانش کس دیده نه سوفار<sup>۵</sup>

همان‌طور این مثنوی به عنوان‌های مختلف ادامه دارد. قبل از اینکه منیر برسد  
 به عنوان در تعریف بنگاله، اول تحت عنوان «در مذمت پشه گوید» می‌نویسد:  
 نه دریا جور اندیشه کشیدم      که کشتی کشتی آنجا پشه دیدم  
 بود در خون کشیدن پشه استاد      چرا باشد کسی محتاج فصا<sup>۶</sup>

این شاعر خوش فکر و خوش‌الحان و جوان ما این همه مراحل را عبور می‌کند و  
 می‌آید به سر مطلب و اشعاری را تحت عنوان «در تعریف بنگاله» سراییده و همه جا  
 بنگال را تعریف و توصیف نموده، گاهی بنگال را به بهشت تشبیه می‌دهد، گاهی

۱. یکی از شهرهای هند که قبلاً عظیم‌آباد هم گفته می‌شود.

۲. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۵۸.

چگونگی آب و هوای بنگال را می‌ستاید، گاهی بنگال را به باغ گل‌ها تعبیر می‌نماید، گاهی سبزه و چشمه و لاله را توصیف می‌کند و گاهی در اشعار خود بنگاله را از «خلد جاویدان زهت آفرینش سیف خان» نسبت داده است. «در تعریف بنگاله» از اینجا شروع می‌شود:

<p>به بنگاله پی عشرت سگالی  گلشن چون چهره حوران بهارین  تن گل از نسیمش یافته جس  به غیر از سنبل و ریحان ندیدم  که شهر سبز از وی شرمسار است  زمین ز آب زمرد روی شسته  زمرد گشته مروارید شبنم  خیال سبزه نارسته از خاک  بلی آغاز این ملک از بهار است  که طوطی سرزده از بیضه خاک  چمن از شرم او در خط ریحان  بود سرمه غبارش میل در میل  که خاک اوست کحل روشنایی  توان رفتن گل و سبزه ازین خاک  هزاران گل دمد چون دم طاوس  کسی نام خزان نشنیده هرگز  لقب جاروب را گشته بهاری  چو غنچه پُر ز گل هر مشت خاکش  که گشته دامن صحرا پر از گل  گل رنگین ز شاخ رنگ رسته  ز فیض گلشنش، دهقان نهال است  چراغ گل شده از آب روشن  که خار گل بود رشک گل خار</p>	<p>رسیدم چون ز فیض لایزالی  بهشتی دیدم از گل‌ها نگارین  سوادش سرمه‌سای چشم نرگس  به هرجا کاندین کشور رسیدم  به نوعی پُر ز سبزه این دیار است  به صحرایش همه جا سبزه رسته  ز فیض سبزه آن خاک خرم  توان دید از صفای چشم ادراک  زمین او سراسر سبزه زار است  نه سبزه رسته زین خاک طربناک  زمینی با طراوت بسته پیمان  ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل  غبارش می‌کند بینش فزایی  ز فیض ابر جای خار و خاشاک  ز تخمی کان زمین را می‌دهد بوس  ز بار گل زمینش گشته عاجز  زمین از بس که کرده گل‌نگاری  بهارانگیز، خاک فیض ناکش  نبالد چون به خود از عیش بلبل  نوآیین سبزه بین از سنگ رسته  گلش پرورده باد شمال است  ز سحر نامیه در بزم گلشن  به نوعی خار اینجا گل دهد بار</p>
--	---

گلش را با صبا پیوندِ جانی ست  
 شود بر لاله او فتنه، سنبل  
 به گلشن تیز رفتاری صبا داشت  
 درو فیض طراوت کم نباشد  
 از آن پیوسته سوسن تر زبان است  
 ز بس کز سحر شبنم جسته پاره  
 ز تأثیر بهار از فیض جاوید  
 نموده شبنم از نیلوفرش چهر  
 چو شبنم از بُن دندان کند کار  
 هوا را تا نسیم انگیز کرده است  
 مرا وصف نسیم او چو رو داد  
 به صحن گلشنش ابر بهاران  
 نهال اوست از طبع هواکوش  
 چو داغ لاله تر گردیده خوش خوش  
 چنان با سنگ و آهن فیض شد جفت  
 سیاهی را درین جا مشکل افتاد  
 چو اوصاف درختانش کنم سر  
 ز بس فیض رطوبت گشته گستاخ  
 به گلگشت چمن سرمست باده  
 بهم کرده ز بهر عیش سازی  
 به هر جایی که بینی سبزه زار است  
 از آن بنگاله خُلد جاودان است  
 الهی تا چمن ریحان نگار است  
 گل اقبال او را آبرو ده  
 هوایی کین دیار فیض پرور  
 همه سال از رطوبت بهره یاب است  
 ز تأثیر هوای او قلمزن  
 بود زان سان رسا فیض هوایش

ولی سوسن ز یاران زبانی است  
 برد فرمان نافرمان او گُل  
 مگر از لاله، آتش زیر پا داشت  
 گل تصویر، بی شبنم نباشد  
 که او را حرف شبنم بر زبان است  
 فرود آورده از گردون ستاره  
 ز شبنم یافت گوهر، خنجر بید  
 بود چون آسمان و چشمه مهر  
 چرا افزون نگردد حسن گلزار  
 ازو هنگامه کشمیر سرد است  
 نوشتم شعر خود بر کاغذ باد  
 رسن بازی کند دائم ز باران  
 به کردار الف با ابر همدوش  
 ز تأثیر رطوبت، دود آتش  
 که آتش برگ چون گُلبرگ بشکفت  
 که ابرش ابر گشت و بادپا باد  
 ز کلکم سر زند چندین مشجر  
 رگ ابر است پنداری رگ شاخ...  
 چو گُل آیند گُل رویان پیاده  
 لب جام و لب جو بوسه بازی  
 بهار است و بهار است و بهار است  
 که نزهت آفرینش سیف خان است  
 گل سی پاره در دست بهار است  
 بهار عیش او را رنگ و بو ده  
 که می بالد ازو طبع سخنور  
 مگر هر ماه اینجا ماه آب است  
 نیارد جز گُل ریحان نوشتن  
 که گردد سرو جاروب فضایش

ز اعجاز هوا از روی دیوار  
 رطوبت در هوایش چون وطن ساخت  
 هوا بگرفت چندان از تری فال  
 هوایش کرد سیرابی چنان سر  
 هوا زان سا رطوبت کرده بنیاد  
 هوا زان سا ز تری فیض یاب است  
 چو کشتی زین سبب چنگِ نواگر  
 چمن آنجا هوادارِ سحاب است  
 بود فیض بهاران جابه‌جایش  
 کسی را کز هوای اوست بی‌صبر  
 قلم، وصفِ هوا چون بر لب آرد  
 منیر چقدر به‌بنگال و به‌سرزمین بنگال  
 عشق می‌ورزید. می‌توان از اشعاری که تحت  
 عنوان «در تعریف زمین بنگاله» است آن را دریابیم. منیر عشق خودش را به‌سرزمین  
 بنگاله چنین نشان می‌دهد:

چه گویم زان زمین فیض گستر  
 زمین او بود زان‌گونه سیراب  
 ز بس خاکش ز سیرابی است معمور  
 زمین او به‌نوعی گشته نمناک  
 نظر بر خاک نمناکش توان کرد  
 ز بس دارد رطوبت خاکِ پایش  
 زمین او بود از بس که سیراب  
 ز بس گیرد رطوبت از زمین اوچ  
 زمین او به‌حدی هست سیراب  
 ز سیرابی زمین زان‌گونه آباد  
 که آب از شرمِ خاکِ او شده تر  
 که نقشِ پایِ گردد چشمهٔ آب  
 ز زهدِ زاهدان خشکی شده دور  
 که مرغابی پرد از بیضهٔ خاک  
 خمیرِ شبنم از خاکش توان کرد  
 توانی آب افشردن ز خاکش  
 کند مردم گیاه را مردم آب  
 ز سیرابی شود جاروب چون موج  
 که گردد دانه روی قطرهٔ آب  
 که گردد موج‌زن از جنبش باد<sup>۲</sup>

۱. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، ص ۱۶۱-۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۶۱.

همان‌طور این مثنوی صفت بنگاله ادامه دارد. گاهی شاعر چشمه‌های بنگال را تعریف می‌کند، گاهی در تعریف سبزه شعر می‌سراید، و وقتی که «در تعریف گُل‌ها»

منیر در مثنوی اوّل که به‌عنوان میخانه است لاهور را تعریف نمود. در مثنوی بهار جاوید که بزرگ‌ترین مثنوی اوست که مشتمل بر ۱۳۳۰ بیت است کشمیر جنت‌نظیر را تعبیر نموده و مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) بنگال را از زاویه‌های مختلف و از دیدگاه خودشان تعریف کرد.

می‌رسد فکر می‌کنم هیچ‌گونه‌ای گُل در بنگال باقی‌نمانده باشد که درباره آن شعر نسروده باشد، مثلاً در تعریف گُل لاله، در تعریف گُل صدبرگ، در تعریف گُل قلعه، در تعریف گُل عشق پیچان، در تعریف گُل چنبیلی، در تعریف گُل رای بیل، در تعریف گُل سیوتی، در تعریف گُل رای چنپه، در تعریف کیوره، در تعریف گُل جاهی، جوهی، در تعریف گُل فرهنگ، در تعریف گُل عجائب، در تعریف گُل جهانگیری، در تعریف گُل

قدم، در تعریف گُل مشک دانه، در تعریف گُل مهدی، در تعریف گُل چنپه، در تعریف گُل نیک، در تعریف گُل گلچین، در تعریف گُل شب‌دلی، در تعریف گُل فرنگی نیزه، در تعریف گُل دوپه‌ری، در تعریف گُل لیلی و مجنون و در تعریف گُل‌های دیگر و برای هریک نوع گُل و برای هریک عنوان مذکور در تعریف و توصیف آن شعرهایی سروده است. بیشتر اقسام گُل که ذکر شده‌اند مربوط به منطقه بنگاله هستند و غیر از تعریف گُل‌ها، درخت‌ها را هم تعریف کرده و برای هریک درخت شعر جداگانه سروده است. مثلاً در تعریف درخت ناریل، در تعریف نیشکر، و در تعریف درخت انبه. علاوه بر این در تعریف میوه هند بالخصوص میوه‌های بنگال هم شعرهایی دارد، مثلاً در تعریف فالسه، در تعریف کیله (موز) و در تعریف انناس و جز آن.

مختصراً گفته می‌شود هیچ‌چیزی در ذهن شاعر نمانده که آن را تعریف نکرده باشد و درباره آن شعر نسروده باشد. مثلاً در صفت مور، در صفت پالکی، در وصف فیل، در وصف کرگدن، در وصف گاومیش، در تعریف طوطی، و در تعریف مینا. پس می‌توان از مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) عشق و علاقه و محبت بی‌حدّ

منیر لاهوری به سرزمین بنگال به خوبی اندازه بگیریم که این شاعر عزیز ما چقدر به این سرزمین عشق می‌ورزید.

منیر لاهوری خلاصه این مثنوی را در آخر همین مثنوی تحت عنوان «در ختم رساله گوید» می‌نویسد و آن چیزهایی را که در این مثنوی آورده، یا تعریف و توصیف نموده «در ختم رساله گوید» همه را نوشته و خلاصه کرده حتی ممدوح خودش و تاریخ ختم مثنوی را هم بیان کرده است و شعر از اینجا شروع می‌شود:

بحمد الله که از تأییدِ فطرت	به روی کار آمد نقشِ فکرت
زبانم یافت از فیض سخن نام	پذیرفت این همایون‌نامه انجام
نه ماهی بل یکی ماهی دل‌افروز	تمامی یافت در چارده روز
معانی در سوادش آشکارا	بود زان‌سان که اندر شب ستارا
در ایاتش سفیدی جا‌گزیده	دل شب‌ها چنین روشن که دیده
بسان ابروی خوبان رعنا	به هر بیتش هزاران رمز و ایما
بود معنی ته هر بیت نیکو	چو چشم روشن اندر زیر ابرو
در ایاتش به هم تشبیه و ایهام	بود همچون گلاب و می به یک جام
ز ایهامش شده معنی دوبالا	سخن از معنی او گشته والا
ندارد معنی ار معنی ندارد	بگوید هر که ایاتش نگارد
به کاوش گر عدو در وی شتابد	به جز معنی دگر چیزی نیابد
ازین زیبا سواد سحرآمیز	که گشته حرف حرفش معنی‌انگیز
به چشم هر که طبعش نیست تاریک	بود تار نظر معنی باریک
نیابد زو دل معنی سگالی	خیالی را نگردد تا خیالی
سوادش با طراوت همنشین است	بهاری کش سیه خوانند این است
درو کرده معانی طرح گلشن	سواد او به معنی شرح گلشن
ز رنگینی معنی بسته تا طرف	سیاهی در سوادش گشته شنگرف
به کلک فیض، فکرم بی تأمل	خطاب او نوشته مظهر گل
نگارش دادم از فیض مدامش	به نام سیف خان کردم تمامش
بدین نامه قلم تا کرده شب‌گیر	هزار است و چل و نه سال تحریر
ثنای ملک بنگاله سراسر	رقم کرده به کلک فیض گستر

ز فیض نشئه معنی به صد رنگ  
همه گل‌های او را بر ستودم  
ز بهر خاطر گلشن‌پرستان  
سخن از وصف گل‌ها تازه گفتم  
گزیدم در سخن رنگین ادایی  
چو بلبل بشنود این نظم رنگین  
زبان را با سخن همزاد کردم  
چنان آب سخن را بر فزودم  
نبوده زین سوادم چون گزیری  
بدین معنی مرا افتاد چون کار  
شدم آگه ز تیزی تگ کلک  
مرا زین فکرهای پیچ در پیچ  
به غیر از من کسی قدرت ندارد  
نه هیچ اندیشه‌پرور هیچ‌گاهی  
زبانم را به معنی فیض عام است  
بین آیین سحرآمیزی من  
چه پوشی چشم ازین نیکو صناعت  
به اندیشه تمیزی کن تمیزی  
منیر ای جبه‌افروز معانی  
چو کردی از معانی مبرهن  
سخن را نیست پایانی بهش باش

پس می‌شود گفت که مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) یکی از کامل‌ترین و مهم‌ترین منابع آشنایی با بنگال است که توسط منیر لاهوری به دست شیفتگان و عاشقان بنگال رسیده است.

## مآخذ

۱. بلگرامی، غلام علی آزاد، تذکره سرو آزاد، دکن (هند)، ۱۱۶۶ ق.
۲. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوّم (پایان نامه دوره دکتری)، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر.
۳. کنبوه، محمد صالح، عمل صالح الموسوم به شاهجهان نامه، تصحیح دکتر غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح وحید قریشی، ج ۳، لاهور، ۱۹۷۲ م.
۴. لچهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی، تذکره گل رعنا، آفرین بزمی پریس، حیدرآباد، دکن، هند.
۵. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، به کوشش دکتر سید فرید اکرم، بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار، تهران، ۱۳۸۸ ش.